

پس از دو سال، آیا سیاست باراک اوباما در مورد اسرائیل تغییر کرده است

محسن محمودی*

۹۱

چکیده

افکار عمومی جهان و بسیاری از تحلیلگران سیاسی در انتظار عملی شدن شعار «تغییر» باراک اوباما به ویژه در خاورمیانه بوده‌اند، اما پاره‌ای از عوامل و مولفه‌های موثر بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی او مانند واقعیت محیط استراتژیک جهانی، پندارهای داخلی و بین‌المللی سیاست خارجی آمریکا و منافع استراتژیک بلند مدت ایالات متحده، باعث آن شده تا شعار تغییر عمدتاً جنبه تاکتیکی به خود بگیرد و چندان راه به حوزه مسائل راهبردی نبرد. سیاست‌های اوباما در خاورمیانه در چارچوب طرح خاورمیانه بزرگ جورج بوش بوده، و وی بر آن است تا تغییراتی را در روش و ابزارهای اجرای این طرح، همچون تأکید بر مشارکت جهانی، مشورت با متحدین، تکیه بر دیپلماسی و احترام به حقوق بین‌الملل، صورت دهد. روابط آمریکا - اسرائیل جزو منافع استراتژیک بلند مدت ایالات متحده بوده و انتظار آن نمی‌رود که در دو سال آتی هم تغییری در این رابطه راهبردی ایجاد شود.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی آمریکا، سیاست امنیتی آمریکا، لیبرلیسم، نئو رئالیسم، قدرت

نرم، قدرت هوشمند

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی در دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی
فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی، سال دوازدهم، شماره ۱ زمستان ۱۳۸۹، ص ص

در خلال سال‌ها و دوره‌های تاریخی مختلف، سیاست خارجی آمریکا شاهد دگرگونی‌های متعددی بوده است. در قرن نوزدهم، روسای جمهور آمریکا، عمدتاً دل مشغولِ حفاظت از نیمکره غربی بودند، در نتیجه منافع آنان عملی ساختن دکتترین مونروئه در راستای مقابله با تلاش‌های اروپایی‌ها در برهم زدن وضع موجود بود.^۱ در قرن بیستم ایالات متحده به یک ابرقدرت تبدیل شد و این مقام و جایگاه، دکتترین جدیدی را در سیاست خارجی طلب می‌کرد. در این برهه، آمریکا سیاست خارجی خود را بر اساس شرایط و مقتضیات جهانی پس از جنگ دوم، در مقابله با شوروی و جنگ سرد تعریف کرد. در این دوران تلاش آمریکا در راستای کسب برتری هژمونیک و حفظ موازنه در مقابل بلوک شرق بود.

پس از ۱۱ سپتامبر، سومین دگرگونی در سیاست خارجی ایالات متحده رخ داد. ۱۱ سپتامبر بازتعریف و بازاندیشی در سیاست خارجی آمریکا را ضروری ساخت و در این برهه زمانی بود که ایالات متحده بر خاورمیانه و تحولات آن متمرکز شد. دولت بوش با اعلام شکل‌دهی به «خاورمیانه جدید» و تشکیل «خاورمیانه بزرگ»، به افغانستان و عراق حمله کرد. سیاست خارجی وی در خاورمیانه در محورهای؛ جنگ علیه تروریسم، اشاعه و گسترش دموکراسی و دگرگونی ساختاری در سیاست و اقتصاد دولت‌های عربی و جهان اسلام بود. برای بوش بهترین شیوه دستیابی به این اهداف از طریق عملی ساختن سیاستی بود که نظامی‌گری و قدرت - سخت در راس هرم آن قرار داشتند.^۲

ناکامی سیاست‌های بوش در خاورمیانه، بحران اقتصاد جهانی و نارضایتی افکار عمومی در آمریکا و در جهان، چهارمین دگرگونی اساسی در سیاست خارجی آمریکا از سوی باراک اوباما را رقم زد. شعار «تغییر» اصلی‌ترین

و بنیادی‌ترین گفته و برنامه عمل وی در زمان مبارزات انتخاباتی و پس از انتخاب شدن به عنوان رئیس جمهور امریکا بود. اگر بپذیریم هر کسی معادل با یک واژه است، به عبارت دیگر اگر با شنیدن یک واژه نام شخصی در ذهن تداعی شود، مسلماً در مورد او با ما این واژه «تغییر» است. به قول اندرچاک، تغییر به «نشان اختصاصی» یا «تجاری» او با ما بدل شده است.^۳

او با ما نیز همچون بوش تمرکز سیاست خارجی خود را بر خاور میانه قرار داده، اما راهبردها و تاکتیک‌های متمایزی را در پیش گرفته است. او با ما از جنگ افغانستان به دلایلی همچون اجماع جهانی و مشارکت جهانی حمایت کرد و پس از انتخاب به ریاست جمهوری در صدد تقویت نیروهای نظامی امریکا و نیروهای ائتلاف در افغانستان برآمد. وی از جنگ عراق به سبب تکررانه بودن آن انتقاد و اعلام کرد مرکز نبرد با تروریسم در افغانستان و پاکستان قرار دارد و نه در عراق. وی با اعلام جدول زمانی در صدد خروج نیروهای امریکایی از عراق است.^۴ علاوه بر این او با ما بر خلاف بوش، برنامه اقدام خود را بر محوریت قدرت - نرم قرار داده و چندان تمایلی به قدرت - سخت نشان نمی‌دهد. او با ما در سخنرانی خود در قاهره، سیاست ایالات متحده در قبال خاورمیانه و جهان اسلام را سیاست «گفتگوی سازنده»، «نگاه به آینده» و تغییر سیاست‌های بوش توصیف نمود؛ «من در پی آغازی نوین میان ایالات متحده و جهان اسلام، بر اساس علائق و احترام متقابل به اینجا آمده‌ام - آغازی مبتنی بر این حقیقت که امریکا و اسلام در تقابل نیستند و نیازی به رقابت در بین آنان نیست. در واقع، تشابهاتی دارند و دارای اصول مشترک، اصول عدالت و پیشرفت، تحمل دیگران و شرافت انسان‌ها هستند.»^۵ بنابراین در مدتی که از ورود او با ما به کاخ سفید می‌گذرد، تغییر در سیاست خارجی امریکا و به ویژه کنار گذاشتن سیاست‌های دولت بوش، اولویت ساختاری وی بوده است.

با این همه عوامل و عناصر متعددی در تعیین و اولویت بندی سیاست خارجی اوپاما نقش دارند که شعار تغییر وی را در بسیاری از موارد محدود می‌کنند. این عوامل و عناصر عبارتند از؛ میراث و سنن سیاست خارجی حزب دموکرات، شخصیت وی در قالب برنامه‌های دوران مبارزات انتخاباتی و در قامت رئیس‌جمهور امریکا، واقعیت‌های محیط استراتژیک جهانی، پندارهای داخلی و بین‌المللی سیاست خارجی و در آخر منافع استراتژیک و بلند مدت ایالات متحده.^۶ اوپاما در موارد متعددی بر مبنایی غیر از شخصیت و شعار تغییر خود عمل نموده و سیاست خارجی وی بر اساسی غیر از آن مدون شده است. این امر در مورد بسیاری از مناقشات و مسائل خاورمیانه، به ویژه مسئله اعراب و اسراییل صادق بوده است.

این مقاله به بررسی این مسئله می‌پردازد که؛ آیا با روی کار آمدن اوپاما، شاهد تغییر یا تغییراتی شگرف و بنیادی در روابط امریکا بوده ایم؟ و این مسئله که؛ آیا اوپاما توانسته تغییری در سیاست‌های بوش در زمینه خاورمیانه و مناقشه اعراب و اسراییل ایجاد کند؟ این نوشتار بر آن است که روابط امریکا و اسراییل در چارچوب منافع استراتژیک بلند مدت ایالات متحده و واقعیت محیط استراتژیک جهانی قرار دارد و بنابراین اوپاما در این مسئله بر اساس این محورها عمل نموده است. شعار تغییر اوپاما در مورد اسراییل و مناقشه اعراب - اسراییل جنبه «تاکتیکی» داشته و منجر به تغییر در «راهبردها» نشده است.

۱. تمهید تئوریک؛ دو رهیافت عمده ی تصمیم گیری و تصمیم سازی

در سیاست خارجی امریکا

۱.۱. درک و نگاه نئورئالیستی

نقطه کانونی نئو رئالیسم سیاست‌های قدرت است. در دولت‌ها، منافع ملی عنصر اصلی و کنش دولت‌ها به حساب می‌آید. در این مکتب حاکمیت

دولت، به مثابه مهم ترین بعد در روابط بین‌الملل نگریسته می‌شود. در این دیدگاه، برای بر ساختن رویکردی متحد و یکپارچه و همچنین تعقیب منافع اساسی، اصول اخلاقی چندان جایگاهی ندارد.^۷ بنا به گفته والتز، رفتار و واکنش هر دولتی لزوماً می‌بایستی به واسطه منافع دولت راهنمایی و اداره شود.

نئورئالیسم به این مسئله اذعان دارد که مشارکت بین‌المللی تنها زمانی ممکن است که، دولت‌ها ظرفیت‌های خود را افزایش دهند.^۸ والتز بیان می‌دارد نکته در این جاست که کنش گر دولتی تنها در صورتی که مشارکت منجر به افزایش توان نظامی در راستای حفاظت از منافع ملی شود، آن را بپذیرد. والتز ساختار روابط بین‌الملل را ماهیتاً انارشیک می‌بیند. این به معنی فقدان قدرتی عمومی یا اقتداری مرکزی در به اجرا در آوردن قوانین و نظم پایدار در سیستم بین‌المللی است. در رئالیسم، انباشت قدرت نظامی است که جایگاه یک کشور در سیستم بین‌المللی را مشخص می‌کند.

رابرت کیگان نویسنده کتاب «بهشت و قدرت»^(۱) و مدافع ایده آمریکای بی نظیر استدلال می‌کند که رئالیسم به ما می‌گوید، تمایز در توان نظامی، پندارهای استراتژیک و فرهنگ استراتژیک را شکل می‌دهد. غالباً قدرت‌های بزرگ، جهان را از منظر متفاوتی با قدرت‌های کوچک می‌بینند. آن‌ها خطرها را می‌سنجند و خطر برای آن‌ها معنای متفاوتی دارد. آن‌ها امنیت را به صورت متفاوتی تعریف می‌کنند و سطوح متفاوتی از تساهل را در برابر ناامنی دارند. کشورهایی که از قدرت نظامی وسیعی برخوردارند، احتمالاً قدرت نظامی را به مثابه ابزار مفید روابط بین‌الملل، در برابر کشورهایی که قدرت نظامی کمتری دارند، در نظر می‌گیرند. همچنین از منظر رئالیست‌ها، دولت‌ها حاضر به تفویض همه اختیارات یا بخشی از آن به سازمان ملل یا سایر سازمان‌های بین‌المللی نیستند، چرا که اصل حاکمیت تقسیم ناپذیر و تفکیک شدنی نیست.^۹

1. Paradise and Power

آن چه گفته شد، رفتار امریکا را در مورد خاورمیانه، در دوران جورج بوش به خوبی توصیف می‌کند. پندار وی در مورد تهدید و استراتژی، به ویژه در مواجهه با صدام حسین، بر مبنای این باور بود که وی توان نابودی هر قدرت نظامی دیگر و بلند پروازی را دارد.^{۱۰} یکی از فرض‌های اصلی نئورئالیسم در روابط بین‌الملل این است که دولت‌ها اصلی‌ترین و مهم‌ترین کنش‌گر نظام بین‌الملل هستند. واحد کلیدی تحلیل نئورئالیسم دولت‌ها هستند. بنابراین آن‌ها روابط بین‌الملل را مطالعه روابط میان این واحدها می‌دانند. کنش‌گران غیر دولتی، همچون سازمان ملل، از دید رئالیست‌ها نقشی فرعی و ثانویه دارند و این بدان معنا است که دولت‌ها، کنش‌گران مسلط روابط بین‌الملل هستند. روابط ایالات متحده با سازمان ملل در دولت بوش کاملاً این مفروضات را تایید می‌کند. در این دوره رابطه امریکا با سازمان ملل به پایین‌ترین سطح خود رسید و جان بولتن، نماینده بوش در این سازمان، سخت‌ترین حملات را به این نهاد وارد آورد.

۲.۱. لیبرالیسم

مکتب لیبرالیسم به انسان دیدی خوش بینانه دارد و ذات انسان را مثبت می‌داند و بر این باور است که این ویژگی در روابط بین‌الملل نیز قابل اطلاق و کاربرد است. آن‌ها استدلال می‌کنند که افراد علایق مشترک فراوانی دارند و بنابراین این اشتراکات در سطوح بین‌المللی نیز وجود دارد و می‌تواند به دوستی و تفاهم میان دولت‌ها ختم شود. به باور لیبرال‌ها، مشارکت بر پایه منافع مشترک و متقابل می‌تواند مسائل و مشکلات را حل کند.

اصول فکری لیبرالیسم بر این مبنای استوار است که انسان‌ها در دولت‌های دموکراتیک بسیار کمتر از اشکال دیگر دولت‌ها میل به جنگ یا خشونت دارند. این ایده بیان می‌دارد؛ مردمانی که منافع عقلایی دارند، تا جایی

که ممکن است از جنگ اجتناب می‌کنند. لیبرال‌ها استدلال می‌کنند که نباید صرفاً منافع شخصی راهنمای عمل باشد، بلکه موازین اخلاقی هم باید در نظر گرفته شود.^{۱۱}

مکتب لیبرالیسم بر این عقیده است که رئالیست‌ها تنها به فکر منافع دولت‌ها هستند و به منافع جهانی، صلح و امنیت، بی تفاوت هستند. وابستگی متقابلی که لیبرال‌ها مطرح می‌کنند، سبب رویکردی عملی و کاربردی نسبت به موضوعاتی چون؛ جمعیت، فقر، مداخله انسانی، تغییرات آب و هوایی و مانند آن می‌شود. بنابراین لیبرال‌ها به مصالح مشترک بشری و موضوعات و مسائل پیرامون آن حساسیت نشان می‌دهند و در پی ارائه راه حل برای آن‌ها بر می‌آیند.

لیبرالیسم و نئولیبرالیسم، یا ویلسونیسم و تا اندازه‌ای جفرسونیسم، ستون فقرات ایدئولوژی حزب اوباما را در مورد سیاست خارجی شکل می‌دهد. اوباما تصریحاً خود را متعلق به سنت‌های لیبرال در سیاست خارجی می‌داند. اوباما در نخستین سخنرانی خود در مورد سیاست خارجی، در شورای شیکاگو برای امور جهانی^(۱) در ۲۳ آوریل ۲۰۰۷، از روزولت این گونه یاد کرد؛ «ما جهان را از طریق مبارزه با شیاطین خطرناک و تشویق خیر غایی رهبری می‌کنیم» و لینکلن را این گونه توصیف کرد؛ «امریکا آخرین و بهترین امید زمین است.» او به روشنی سخنرانی خود را به اصول اساسی ویلسونیسم پیوند داد «در دنیای جهانی شده امروز، امنیت مردم امریکا، به طرز غیر قابل تفکیکی، به امنیت تمام مردم دنیا گره خورده است.» اوباما بر نقش بنیادین مشارکت بین‌المللی، تقویت اتحاد و اشتراک در مقابل چالش‌ها و تهدیدات جهانی و همچنین رهبری اخلاقی امریکا در مقیاس چالش‌ها و تهدیدات جهانی

1. Chicago Council on Global Affairs

تاکید کرد. همچنین وی خود فهمی^(۱) سنتی ایالات متحده، بمثابه «فانوس دریایی»^(۲) و «نیروی الگوی امریکایی»^(۳) را در سخنرانی خود مورد تأکید قرار داد.^{۱۲}

۲. عوامل و عناصر شکل دهنده سیاست خارجی امریکا

بر اساس مدل پیش نظریه «روزنا» به عنوان مبنای نظری مورد اجماع در مطالعات سیاست خارجی، رفتار سیاست خارجی بازیگران وابسته به متغیرهای شخصیت تصمیم گیرندگان، دیوان سالاری حکومتی، نقش، ویژگی‌های اجتماعی، و نظام بین‌الملل است. وزن نسبی و اولویت این متغیرها بسته به اندازه جمعیت سرزمین، میزان توسعه یافتگی و میزان بازبودگی ماهیت نظام سیاسی بازیگران متفاوت است. در کشورهای بزرگ، توسعه یافته و دموکراتیک نظیر ایالات متحده اولویت متغیرهای اثر گذار بر خروجی سیاست خارجی بدین ترتیب است. ۱- نقش و میزان اختیارات تصمیم گیرندگان ۲- ویژگی‌های اجتماعی ۳- دیوان سالاری ۴- نظام بین‌الملل ۵- شخصیت تصمیم گیرندگان.^{۱۳}

اولویت اول برای نقش و آخر برای شخصیت گویای این است که تغییر افراد در جایگاه تصمیم گیری‌های کلان سیاست خارجی کمترین تاثیر را بر خروجی سیاست خارجی واحد سیاسی مزبور دارد و افراد مختلف با ویژگی‌های شخصیتی متفاوت، در جایگاه و نقش تصمیم گیری به میزان زیادی به یک شیوه عمل می‌کنند. پدیده نقش متاثر از مفهوم جامعه پذیری است. کارگزاران سیاست خارجی افرادی هستند که به واسطه نقشی که بر عهده دارند، در موقعیتی قرار دارند که متضمن پذیرش مسوولیت‌هایی است که باید لحاظ

1. Self- perception
2. lighthouse
3. Force of American example

شوند و توقعاتی که باید برآورده شوند؛ اگر دارندگان آن نقش‌ها خواهان ماندن در آنها هستند. این فرآیندی است که در قالب تعدیلات رفتاری، جامعه‌پذیری کارگزاران سیاست خارجی را شکل می‌دهد. هر نقشی حدی از مجال برای تفاسیر شخصی قائل می‌شود که همان محدوده اثر پیش‌زمینه‌های شخصیتی است، اما هرچه سطح نقش دولتی بالاتر باشد، اقتضات تحمیلی نقش بیشتر و مجال بروز پیش‌زمینه‌های شخصیتی کمتر است. نکته دیگر اینکه اقتضات نقش تنها رفتارها را تعدیل نمی‌کند، بلکه در فرآیندی روانشناختی ایستارها و طرز تلقی پذیرنده نقش را نیز متأثر می‌کند. بازیگر سیاسی زمانی که از نامزدی به دولتمردی، از اقلیت به اکثریت، از اپوزیسیون به حکومت و از ضعیف به قوی تبدیل می‌شود، برداشت وی از جهان و مشکلاتش عمیقاً تغییر می‌کند که این از تبعات مسوولیت است. نقش از سه حوزه به هم مرتبط تاثیر می‌پذیرد؛ ۱- اقتضات رسمی ۲- اقتضات غیررسمی ۳- محدوده گزینش آزاد یا منطقه الفراغ یعنی همان محدوده‌ی بی‌که فرد می‌تواند توانایی و برتری شخصیتی خود را در آن به نمایش بگذارد و به واسطه عمل در آن حوزه است که مردم آمریکا رئیس‌جمهور قوی را از ضعیف متمایز ارزیابی می‌کنند. مطالعات مبتنی بر شواهد تجربی حاکی از آن است که این منطقه الفراغ در کشورهای بزرگ توسعه یافته باز از جمله آمریکا در مقایسه با سایرین در حداقل وسعت قرار دارد. همچنین برخی مطالعات حاکی از آن است که اقتضات رسمی و غیررسمی نقش به مقدار زیادی حتی گرایش‌های حزبی تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی را بی‌اثر کرده است. بر این اساس صرف نظر از اینکه چه شخصی و از چه حزبی عهده دار مسوولیت باشد، متأثر از اقتضات رسمی و غیررسمی ساختار نظام سیاسی، ماهیت، ساخت و پایگاه طبقاتی و اجتماعی قدرت سیاسی، روسای جمهوری ایالات متحده در حوزه سیاست خارجی به

میزان زیادی مشابه رفتار می‌کنند. تفاوت آنها عمدتاً در بعد روش‌ها و ابزارهاست، نه در اهداف و جهت‌گیری‌ها.^{۱۴}

ویژگی‌های اجتماعی، دیوان‌سالاری حکومتی و نظام بین‌الملل در دوره ریاست جمهوری اواما نسبت به دوره قبل شاهد تغییر و تحول عمده‌یی نبوده است. ویژگی‌های اجتماعی و دیوان‌سالاری مشمول عناصر نسبتاً باثباتی هستند که می‌تواند در تحلیل مقایسه‌ی سیاست خارجی بازیگران مختلف راهگشا و مطلوب باشد اما در مقایسه سیاست خارجی یک بازیگر در دوره‌های مختلف فاقد مزیت هستند. به ویژه در جوامع توسعه یافته و دموکراتیک که در سطح بالایی از نهادینگی و سازماندهی هستند. بر اساس تقسیم بندی «جوهرن گالتونگ»، طبقه متوسط گسترده در ایالات متحده در حکم مرکز ساختار اجتماعی در سطح نسبتاً بالایی از آگاهی سیاسی، ایده مندی و اراده برای مشارکت و اثرگذاری سیاسی قرار دارند و بخش کوچک پیرامونی ساختار اجتماعی در این کشور در حکم مقلد ایده‌های مرکزی است و براساس سازماندهی و طراحی کانال‌های ارتباطی حکومت و جامعه، هسته مرکزی تصمیم‌گیری بیشتر متأثر از مرکز ساختار اجتماعی است. البته تخصص‌گرایی به ویژه در حوزه سیاست خارجی در این سازماندهی درونی شده است. روسای جمهور امریکا نمایندگان مرکز ساختار اجتماعی اند که ایستارهای کمابیش مشترکی در باب پدیده‌های سیاسی و روش برخورد با آنها دارند. از طرف دیگر نظام بین‌الملل نیز در خلال انتقال قدرت از نومحافظه‌کاران به دموکرات‌ها شاهد تغییر در توزیع توانمندی‌ها، قطب بندی‌ها، موازنه‌ها و پویاها نبوده است. در تعداد و میزان توانمندی بازیگران طالب حفظ وضع موجود و آنانی که خواهان تغییر وضع موجود هستند، تفاوت چشمگیری مشاهده نمی‌شود و بر این اساس ضرورتی برای تغییر در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی نیز وجود ندارد.^{۱۵}

با توجه به مدل پیش نظریه روزنا، عنصر شخصیت به واسطه‌ی عناصر دیگر سیاست خارجی محدود می‌شود و بنابراین در بسیاری از موضوعات و مسائل حوزه‌ی سیاست خارجی، اهداف و برنامه‌های راهبردی تعیین کننده خواهند بود. این مسئله در مورد خاورمیانه بطور اخص صادق بوده و اهداف استراتژیک طولانی مدت ایلات متحده برنامه‌ی اقدام بوده و نه آمال و گفته‌های روسای جمهور این کشور.

۳. عوامل موثر بر سیاست خارجی اوباما

با توجه به ریشه‌های لیبرال تفکر سیاست خارجی اوباما و مدل پیش نظریه روزنا، عوامل موثر بر سیاست خارجی اوباما عبارتند از؛ میراث و سنن سیاست خارجی حزب دموکرات، برنامه سیاست خارجی وی در دوران مبارزات انتخاباتی و پس از آن در قامت رئیس جمهور امریکا، واقعیت محیط استراتژیک جهانی، پندارهای داخلی و بین‌المللی سیاست خارجی امریکا و در آخر منافع استراتژیک بلند مدت ایالات متحده.^{۱۶}

گفتیم که لیبرالیسم و نئولیبرالیسم، یا ویلسونیسم و تا اندازه‌ای جفرسونیسم، ستون فقرات ایدئولوژی حزب اوباما را در مورد سیاست خارجی شکل می‌دهد. مهم ترین جناح در درون حزب اوباما به میراث و درو ویلسون، فرانکلین روزولت و هری ترومن باز می‌گردد. این جناح بر سازمان‌های بین‌المللی و چند جانبه‌گرایی، همچنین نهادهای دموکراتیک و گسترش جهان شمول آن تاکید می‌ورزند، البته نه به وسیله «قدرت سخت»^(۱) و «تغییر رژیم»^(۲)، که اساس دکتترین بوش را تشکیل می‌داد. دکتترین اوباما به صورت جامع و مانع در مقاله سیاست خارجی وی تحت عنوان «باز تعریف رهبری

1. Hard Power
2. Regime Change

امریکا»^(۱)، ارائه شده است. وی در این نوشتار، پس از تاکید بر میراث روزولت، ترومن و کندی، فلسفه بنیادین سیاست امنیتی خارجی خود را در مسیر لیبرال ویلسونی کلاسیک^(۲) تعریف نمود، وی تاکید نمود که امنیت و رفاه امریکایی‌ها به صورت تنگاتنگی به امنیت و رفاه مردمی که در فراسوی مرزهای امریکا زندگی می‌کنند پیوند خورده است.^{۱۷}

عنصر مهم و تاثیرگذار دیگر در سیاست خارجی اواما، «شخصیت» وی می‌باشد. انتخاب وی «نخستین»‌های بسیاری را در کاخ سفید و سیاست ایلات متحده رقم زده است. هویت وی به عنوان یک «سیاه پوست» با پدری «مسلمان»، که در کنیا و اندونزی زندگی نموده، وی را به چهره‌ای استثنایی بدل نموده است. اواما انتخاب خود را سرآغاز تغییر می‌داند؛ «تغییرات فراوانی در راه است، که یک امریکایی آفریقایی تبار به نام باراک حسین اواما، می‌تواند به عنوان رئیس جمهور انتخاب شود. اواما چه پیش از انتخاب شدن، در زمانی که هنوز برنامه‌های خود را به روشنی تبیین نکرده بود، و چه پس از برگزیده شدن به مقام ریاست جمهوری ایالات متحده، از محبوبیت فراوانی در میان افکار عمومی جهان برخوردار بود. در نظرسنجی‌های وسیعی که در اطراف و اکناف جهان صورت گرفته، وی به عنوان محبوب ترین چهره ی سیاسی جهان شناخته شده است.^{۱۸} آگاهی کامل از انتظارات چشمگیر افکار عمومی جهان و همچنین اکثریت نخبگان سیاسی جهان برای بنیان شیوه‌ای نو، دولت اواما را بر آن داشته تا از روند نگرش مثبت افکار عمومی، پس از انتخاب اواما به مقام ریاست جمهوری، بهره‌برداری کند.

با این همه واقعیت محیط استراتژیک جهانی، پندارهای داخلی و بین‌المللی سیاست خارجی امریکا و منافع استراتژیک بلند مدت ایالات متحده،

1. Renewing American Leadership
2. Classic Liberal \ Wilsonian

عناصر و مولفه‌های با ثبات سیاست خارجی امریکا هستند که با ورود و خروج دموکرات‌ها یا جمهوری خواهان، تغییر چندانی در آن‌ها حاصل نخواهد شد. به‌رغم تاکید فراوان بر تغییر، اوباما و اعضای دولتش، هرگز اولویت‌های بلند مدت سیاست خارجی امریکا را به چالش نکشیده‌اند. این اولویت‌ها برای دهه‌ها به صورت پیوسته وجود داشته‌اند؛ حفاظت از تکرگرایی ژئوپولیتیکی در منطقه کلیدی اوراسیا، جلوگیری از ظهور قدرت‌های رقیب، که با بلند پروازی‌های خود، موقعیت استراتژیک امریکا را به چالش بطلبند، حفاظت از آزادی عبور و مرور در خطوط حمل و نقل حیاتی جهان شامل ارتباطات دریایی، حراست از دستیابی به منابع بنیادی انرژی، تامین امنیت اسرائیل و امثال این‌ها. این منافع اساسی بخشی از هر استراتژی امنیت ملی هستند، چه به وسیله لیبرال‌ها نوشته شده باشد و چه به وسیله جمهوری خواهان - هر چند که بیان آن‌ها با هم متفاوت باشد.

۴. اهمیت خاورمیانه در سیاست خارجی و امنیتی امریکا

خاورمیانه به دلایل زیر در صدر اولویت‌های سیاست خارجی امریکا قرار دارد؛

یک. موقعیت ژئواستراتژیک: عمده‌ی حمل و نقل قاره‌ای و مسیرهای تجاری از طریق خاورمیانه صورت می‌گیرد.

دو. منابع مالی و انرژی: ذخایر انرژی در خاورمیانه (نفت و گاز)، به میزان نصف ذخایر جهان برآورد می‌شود، و درآمد حاصل از فروش نفت و گاز، منابع مالی قابل توجهی را در اختیار تولید کنندگان عرب و صادر کنندگان قرار می‌دهد. دسترسی نامحدود به این منابع از موضوعات استراتژیک مهم و برای منافع ایالات متحده حیاتی است.

سه. **اتحاد با اسرائیل:** این اتحاد نقش مهمی را در سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده، استحکام نفوذ امریکا در منطقه، و به تبع آن میانجی‌گری در مناقشه اعراب - اسرائیل دارد. از لحاظ تاریخی، دیپلماسی موثر ایالات متحده نسبت به هر کدام از طرفین مناقشه منجر به ایجاد منافع راهبردی شده است.

چهار. تروریسم: گروه‌های افراطی خشونت طلب در خاور میانه بزرگ، چالش‌هایی بسیار جدی برای امنیت امریکا به وجود آورده‌اند. شمار زیادی از "سازمان‌های تروریستی خارجی" که در لیست سازمان‌های تروریستی امریکا قرار دارند از این منطقه برخاسته‌اند. بنیان‌گذاران و رهبران اکثر این گروه‌ها از مصر و عربستان سعودی هستند.

پنج. گسترش تسلیحات هسته‌ای: برنامه هسته‌ای ایران، کشوری که از سال ۱۹۷۹ با ایالات متحده در تخصیص است، ممکن است به طور مستقیم چشم‌انداز امنیتی در منطقه را تغییر دهد، بنابراین تهدید عمده دیگری برای امنیت امریکا و متحدانش در خاورمیانه شکل گرفته است.

شش. تمایلات ضد امریکایی: تصور بسیار منفی کشورهای مسلمان از ایالات متحده، نتیجه سیاست‌های امریکا در خاورمیانه و اتحاد راهبردی با اسرائیل است. افزایش احساسات ضد امریکایی، سبب رشد ایدئولوژی تروریسم و استفاده از آن بر علیه ایالات متحده می‌شود. به علت سطح احساسات ضد امریکایی در خاورمیانه، این منطقه به مثابه اولویت مستقیم ایالات متحده درآمده است.^{۱۹}

۵. مقایسه دکترین بوش و دکترین اوباما در خاورمیانه

یکی از دلایل پیروزی اوباما در انتخابات، گسست او از سیاست‌های رئیس‌جمهور پیشین، که به دکترین بوش مشهور بود، و اقدام بر اساس

دکترین جدید که خروج از عراق یکی از مولفه‌های آن بود، می‌باشد. او با ما به دنبال پیش برد دکترین جدیدی در سیاست خارجی است که کاملاً از سلف خود فاصله داشته باشد. با این همه این امر به معنای بطلان خودکار همه عناصر و مولفه‌های دکترین بوش نیست.

در سال ۲۰۰۲، جرج بوش استراتژی امنیت ملی خود را اعلام نمود، این دکترین بر چهار اصل استوار بود؛ جنگ پیشگیرانه، مبارزه علیه تهدیدات تروریستی، تغییر رژیم دولت‌های خودسر و اشاعه دموکراسی.^{۲۰} ۱۱ سپتامبر تمایلات یک جانبه با هدف تقویت سلطه آمریکا پس از پایان جنگ سرد را گسترش داد. پس از این واقعه، این ایده در میان سیاستمداران و افکار عمومی غرب بویژه آمریکا قوت گرفت که شرایط، ساختار سیاسی اقتصادی نامطلوب کشورهای خاورمیانه یکی از دلایل رشد تروریسم بین‌المللی می‌باشد؛ زیرا ساختارهای اقتصادی و سیاسی ناپه‌نجا، ناکارآمد، غیرشفاف، استبدادی و فاسد موجب ظهور دولت‌های شده است که نمی‌توانند خواسته‌های سیاسی و اقتصادی مردم خود را برآورده کنند.^{۲۱} طرح خاورمیانه بزرگ بر مبنای این فرض استوار است که انجام اصلاحات اقتصادی، ارتقای وضع حقوق بشر و استقرار دموکراسی در خاورمیانه با افزایش مشارکت مردم منطقه در دستاوردهای توسعه اقتصادی و سرنوشت سیاسی کشورهای خودشان موجب کاهش نارضایتی و از میان بردن بستر رشد بنیادگرایی و تروریسم بین‌المللی خواهد شد.^{۲۲}

به رغم سرنوشتی طالبان در افغانستان و صدام در عراق، پیاده سازی دکترین بوش در خاورمیانه نتوانست تأثیرات مطلوبی را برای امنیت ایالات متحده یا امنیت منطقه‌ای ایجاد کند. طرح نظم نوین در منطقه (پروژه سال ۲۰۰۴ برای خاورمیانه بزرگ و شمال آفریقا)، که نوعی شاهکار^۱ در قالب جهان

1. chef d'oeuvre

اسلامی دموکراتیزه شده بود، و گاهی هم باید با ابزار تحمیل یک نظام سیاسی دموکراتیک عملی می‌شد، نتیجه عکس داشت و در نتیجه قدرت یک جانبه ایالات متحده تضعیف شد. این امر در نتیجه دو اشتباه عمده به وجود آمد؛ جنگ عراق و کنار گذاشتن میانجی‌گری در منازعه خاورمیانه. عامل مهم در پس‌تصور منفی نسبت به دکترین بوش، جنجالی بود که در میان افکار عمومی آمریکا و جهان و متحدان اروپایی برانگیخت و در نتیجه چهره ایالات متحده در جهان را تخریب کرد.^{۲۳}

اگر یک جانبه‌گرایی و انگیزش برای تقویت سلطه ایالات متحده جنجال فراوانی برانگیخت، دعوت به تغییر، از جمله در سیاست خارجی، بهبود چهره‌ی ایالات متحده و بازسازی موقعیت این کشور که اوپاما به واسطه‌ی آن موفق به پیروزی در انتخابات شد، به نحو مشابهی انتظارات فزاینده‌ای را ایجاد کرد. با این همه، ممکن است بسیاری از عناصر دکترین بوش، به نحو پارادوکسیکالی، به عنوان بخشی از دکترین اوپاما باقی مانده باشند. تحلیل بیانیه‌های انتخاباتی، تشکیل دولت فعلی و اقدامات آن از ابتدای شروع به کار، این امکان را به ما می‌دهد که با اطمینان زیادی، مفهوم کلی سیاست خارجی دولت اوپاما را تعیین کنیم؛ این مفهوم کلی استفاده از قدرت هوشمندانه، و در منطقه‌ی مدیترانه شرقی گفتگو همراه با امتیاز برای صلح خاورمیانه است. "قدرت هوشمندانه"^۱ که مشتق از "قدرت نرم" و "قدرت سخت" است، مبتنی بر سه فرض عمده‌ی زیر است؛

یک. تصویر ایالات متحده در جهان برای امنیت و موفقیت کشور حائز اهمیت است
 دو. ایالات متحده بر چالش‌های معاصر تنها با مشارکت با متحدان و شرکایش فائق می‌آید.

1. smart power

سه. ابزارهای مدنی ممکن است منجر به مشروعیت، اثرگذاری و پایداری سیاست‌های دولت شود.

همان گونه که ذکر شد اواما به عنوان یک لیبرال، بر نهادهای بین‌المللی و چند جانبه‌گرایی، همچنین نهادهای دموکراتیک و گسترش جهان شمول آن تاکید می‌ورزد - البته نه به وسیله قدرت سخت و تغییر رژیم که اساس دکتربین بوش بود. اواما در سخنرانی خود در قاهره به روشنی گسست از سیاست‌های بوش را نشان داد؛ «هیچ سیستم حکومتی نمی‌تواند یا نباید خود را به یک ملت تحمیل کند» همچنین وی در مسکو بیان داشت؛ «امریکا نمی‌تواند و نباید به دنبال تحمیل هیچ سیستم حکومتی به کشورهای دیگر باشد، و همچنین نباید به دنبال انتخاب یک حزب یا فردی جهت اداره یک کشور باشد»^{۲۴}

اندیشه اواما در نگرش وی نسبت به دو جنگ اخیری که امریکا درگیر آن بوده، بازتاب یافته است. اواما جنگ عراق را به مثابه جنگی؛ یک جانبه، بازدارنده و خلاف اصول حقوق بین‌الملل توصیف نمود. در حالی که جنگ افغانستان را به عنوان نمونه به مثابه؛ جنگی که با مجوز سازمان ملل، در پاسخ به حمله مستقیم به ایالات متحده آغاز گردید و با ائتلاف بین‌المللی گسترده و مشارکت اروپا صورت گرفت. در واقع، دلیل این که اواما بشدت بر افغانستان - در مقابل عراق - تمرکز می‌کند این است که شرایطی که تحت آن جنگ آغاز شد، دقیقاً با رهیافت بنیادی وی به سیاست خارجی همخوانی دارد؛ یعنی چندجانبه‌گرایی و انطباق با حقوق بین‌الملل (به عبارت دیگر جنگ افغانستان، جنگ ضرورت^(۱) بود و نه جنگ انتخابی^(۲)) - آن گونه که در مورد عراق به وقوع پیوست.^{۲۵}

1. war of necessity
2. war of choice

مشارکت بین‌المللی و ائتلاف سازی، عناصر کلیدی در رویکرد اوباما به ایران و کره شمالی و همچنین تروریسم بین‌الملل است. همچنین در کنار چند جنبه‌گرایی، رویکرد اوباما انتخاب گزینه‌های غیر - نظامی همچون؛ آموزش، مراقبت‌های بهداشتی، حمایت از اقتصاد بازار آزاد و سرمایه‌گذاری در مناطق بحرانی است. اوباما و تیمش کمتر بر روی تهدیدات سنتی تمرکز کرده و بیشتر بر مولفه‌های اجتماعی؛ همچون تغییرات آب و هوایی یا فقر در فراسوی مرزهای امریکا تاکید می‌کنند.

اقدامات و سخنرانی‌های اوباما بر ایجاد بدیل‌هایی در مقابل دولت بوش، تقریباً در تمامی ابعاد، تمرکز دارد. تاکید بر تغییر، تا اندازه‌ای از جانب حزب، سنت‌ها و هویت وی هدایت می‌شود. اما تاکید اوباما و تیم وی بر تغییر و سیاست خارجی بدیل، تنها به وسیله هویت و فلسفه دموکراسی هدایت نمی‌شود، بلکه علاوه بر این [تغییر] به واسطه ی محاسبات راهبردی پس از جنگ سرد نیز می‌باشد. کاهش پرستیژ و جاذبه امریکا در جهان، در دوران بوش، پیامدها و اثرات جدی بر قدرت نرم امریکا داشته است. به نظر می‌رسد، برای بازسازی قدرت ایالات متحده، اوباما به این نتیجه رسیده است که نخست، ایالات متحده باید تمرکز خود بر قدرت نرم را از سر بگیرد.^{۲۶}

سیاست تغییر بر مدالیت‌های چگونگی اعمال حفاظت از منافع بنیادین امریکا، بر ابزارها و روش‌ها، همچنین محیط امنیتی جهانی و شیوه‌های ممکن شکل دهی به آن تمرکز نموده است. دولت بوش بر این باور بود که ایالات متحده، قادر است به صورت فعالانه آینده‌ی محیط امنیتی جهان را بر طبق منافع امریکا شکل دهی کند، این شکل دهی به وسیله ی استفاده امریکا از قدرت و راهبردهای سخت همچون تغییر رژیم میسر بود. بر عکس، دولت فعلی، ایالات متحده را به مثابه قدرت پیشتاز و نه قدرت انحصاری جامعه بین‌الملل می‌بیند، و بر استفاده از قدرت سخت در شکل دهی محیط امنیتی

بین‌المللی تاکید نمی‌کنند. آن‌ها سعی می‌کنند که بیشتر بر مشارکت‌های بین‌المللی تاکید کنند تا شکل دهی زورمدارانه‌ی محیط بین‌الملل. اما انتخاب مجموعه‌ی متفاوتی از ابزارهای سیاست خارجی، در مقایسه با دولت قبلی، هنوز به معنی تغییر در سیاست‌ها و همه‌فرضیاتی که دکترین بوش در برنامه ریزی استراتژیک منظور داشته بود، نیست. از سال ۲۰۰۱ که جرج بوش سکان هدایت کاخ سفید را در دست گرفته ما شاهد افزایش تهدیدات تروریستی، افراط‌گرایی و تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی بوده ایم و کانون همه‌ی این تهدیدات در خاورمیانه است. اواما در سخنرانی خود در قاهره به تکرار سرفصل‌های طرح خاورمیانه بزرگ؛ یعنی مبارزه با تروریسم، جلوگیری از اشاعه تسلیحات هسته‌ای، ترویج دموکراسی و حمایت از اسرائیل پرداخت. بنابراین دکترین اواما تا اندازه‌ای استمرار سیاست‌های پیشین، اما با ابزارهای متفاوت است. «تغییر» مبتنی بر استفاده از قدرت هوشمند و احیای ابزارهای دیپلماتیک خواهد بود.^{۲۷}

۶. فرصت‌های پیش روی اواما در منازعه فلسطین - اسرائیل

جرج واکر بوش، نخستین رئیس‌جمهور آمریکا بود که راه حل «دو دولت» را برای منازعه فلسطین - اسرائیل، در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل، مطرح نمود. همچنین دولت وی در آوریل ۲۰۰۳ «نقشه راه» را در چارچوب طرح «خاورمیانه بزرگ»، در راستای دستیابی به این اهداف طرح ریزی کرد، که این تلاش‌ها به برگزاری کنفرانس آنابولیس در نوامبر ۲۰۰۷ منتهی شد. در نتیجه بوش برای حل مناقشه فلسطین - اسرائیل دارای راهبردی تدوین شده و مواضع کاملاً روشنی بود. چکیده راهبرد وی در چارچوب طرح‌های پیش گفته: ایجاد دو دولت به واسطه راهبرد زمین در برابر صلح و تامین امنیت اسرائیل بود. بوش از هیچ تلاشی برای تامین امنیت

اسرائیل فروگذار نبود و همواره اسرائیل را متحد استراتژیک ایالات متحده در خاورمیانه می‌دانست.

با این وجود اوباما، از لحظه ورود به کاخ سفید تا کنون، راهبرد مشخصی را در زمینه منازعه فلسطین - اسرائیل ارائه نکرده است. با این همه وی به دنبال یک شیفت پارادایمی در سیاست خارجی امریکا: یعنی گذار از سیاست خارجی ایدئولوژیک به سیاست خارجی مبتنی بر اولویت دیپلماسی، مذاکره، مشارکت و همیاری در زمینه‌های مختلف امور بین‌الملل بوده است. اما این شیفت پارادایمی، به شرایط و چارچوب انضمامی راهبردی تسری پیدا نکرده است. به طور کلی اوباما در منازعه فلسطین - اسرائیل به دنبال یک راه حل نهایی مبتنی بر تشکیل دولت مستقل فلسطینی، در عین تامین امنیت اسرائیل است. اوباما برای پیگیری اهداف خود در راستای صلح در خاورمیانه و پایان منازعه فلسطین - اسرائیل و عملی ساختن شعار تغییر خود، در این حوزه، با فرصت‌ها و چالش‌هایی روبه رو است که در زیر به آن‌ها می‌پردازیم.

یک. فضای داخلی: تغییر افکار عمومی در راستای حمایت از

دولت اوباما

به طور سنتی، حمایت امریکایی‌ها از اسرائیل بالا بوده و این امر تا زمان تهاجم اسرائیل به غزه در دسامبر ۲۰۰۸، پیوسته ادامه داشته است. برای نمونه در نظرسنجی مارس ۲۰۰۸ موسسه گالوپ، ۵۹ درصد امریکایی‌ها تصریح کرده‌اند که از اسرائیل حمایت می‌کنند و این حمایت برای فلسطینی‌ها تنها ۱۸ درصد بوده است. با این همه افکار عمومی ایالات متحده در مورد اسرائیل تغییر یافته است. برای مثال یافته‌های مرکز تحقیقاتی پیو در ژوئن ۲۰۰۹ حاکی از آن است که ۶۲ درصد امریکایی‌ها بر این باورند که اوباما باید در مناقشه فلسطین - اسرائیل توازن ایجاد کند.^{۲۸} میرشایمر در مقاله‌ای با عنوان

«اسرائیل را از دست خود نجات دهید» می‌نویسد: «یک نظرسنجی جدید نشان می‌دهد ۷۰ درصد آمریکایی‌ها گفته‌اند که در منازعه فلسطین - اسرائیل، ایالات متحده نباید جانب اسرائیل را بگیرد و ۶۰ درصد بیان داشته‌اند که آمریکا کمک‌های خود به اسرائیل را باید به دستیابی به صلح با فلسطینی‌ها منوط کند.»^{۲۹} بنابراین برای دولت اوباما این تغییر نگرش می‌تواند در حکم فرصتی باشد که راه را برای عملی ساختن شعار تغییر و پی گرفتن سیاستی بی‌طرفانه در این مناقشه هموار می‌کند. همچنین این تغییر نگرش ممکن است به نحو گسترده‌ای بر نگرش کنگره ایالات متحده تاثیر گذار باشد.

دو. حمایت ضمنی کنگره از دولت

اعضای کنگره ایالات متحده، هم دموکرات و هم جمهوری خواهان، به علت روابط ویژه و استراتژیک با اسرائیل، همواره حمایت بی‌قید و شرط خود را از این دولت نشان داده‌اند. آنان به ندرت به سبب: سیاست شهرک‌سازی، نقض حقوق بشر علیه فلسطینی‌ها و حمله به غزه یا لبنان، از اسرائیل انتقاد نموده‌اند. اما کنگره با حمایت ضمنی خود از دولت برای پیگیری یک فرایند صلح فراگیر، نشانه‌های دال بر تغییر را از خود بروز داده است. حتی ائتلاف کلیدی حامی اسرائیل، از فشار بر نتانیا هو بر سر مسئله شهرک‌های یهودی نشین حمایت نموده است. شاید آن‌ها بر این باورند که منافع ملی ایالات متحده در حال حرکت به سمت و سوی پایان منازعه است و این به معنای بازی با حاصل جمع صفر برای اسرائیل نیست. بنابراین همان گونه که جهت‌گیری‌های مردم آمریکا تغییر یافته، جهت‌گیری اعضای کنگره نیز ممکن است منعکس‌کننده این تغییر نگرش آمریکایی‌ها باشند.^{۳۰}

سه. خوش بینی افکار عمومی در منطقه

پس از روی کار آمدن اوباما امید برای صلح در منطقه خاورمیانه و به ویژه در میان اسراییلی‌ها و فلسطینی‌ها افزایش یافت. بر مبنای نظرسنجی موسسه تحقیقاتی ترومن، پس از سخنرانی اوباما در قاهره، ۵۹ درصد اسراییلی‌ها با استقرار دولت مستقل فلسطینی موافق بوده اند و ۴۰ درصد اسراییلی‌ها و فلسطینی‌ها به انعقاد یک قرارداد صلح در طی پنج سال آینده خوشبین بوده اند.

چهار. عمل‌گرایی بیشتر حماس

در ۲۵ ژوئن ۲۰۰۹، خالد مشعل، رهبر در تبعید حماس، اظهار داشت که آماده پذیرش استقرار دولت فلسطینی در درون مرزهای ۱۹۶۷ با پایتختی بیت المقدس می‌باشد. در ۱۶ ژوئن ۲۰۰۹ کارتر در ملاقات با هنیه از رهبر حماس خواست تقاضاهای آمریکا و غرب را بپذیرد تا آن‌ها (غربی‌ها) بتوانند با حماس گفتگو کنند. بنابراین اگر سپهر وسامان سیاسی خاورمیانه به سمت و سوی راه‌ها و گزینه‌های عقلایی حرکت کند، انتظار می‌رود حماس با نگاه عمل‌گرایانه‌تری به منازعه فلسطین - اسراییل بنگرد، این جنبش موثر و قدرت مند بر آن است که همچنان به عنوان بازیگری فعال و کنشگر در تحولات منطقه مطرح بماند.

پنج. ابتکارات صلح عربی

به ابتکار ملک عبدالله، پادشاه عربستان سعودی، ۲۲ کشور عضو اتحادیه عرب، در مارس ۲۰۰۸ در بیروت گرد هم آمدند و طرحی را مبنی بر این که: اتحادیه عرب، اسراییل را در صورت بازگشت به مرزهای ۱۹۶۷ و پذیرش قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد به رسمیت خواهد

شناخت، تصویب نمودند. ایالت متحده و اتحادیه اروپا از این قطعنامه استقبال کردند ولی اسرائیل موضعی سرد و منفعلانه در پیش گرفت. اواما در سخنرانی خود در قاهره به این ابتکار صحنه گذاشت و از آن استقبال کرد.

۷. چالش‌های پیش روی اواما در موضوع فلسطین - اسرائیل

یک. مخالفت کنگره با هر نوع فشاری بر اسرائیل

علی رغم پشتیبانی ضمنی کنگره از فشار بر اسرائیل برای توقف شهرک سازی، این نهاد همواره حامی همیشگی اسرائیل است. به لحاظ تاریخی، کنگره همواره به صورت یک جانبه در کنار اسرائیل بوده و در دولت اواما نیز این پشتیبانی‌ها کماکان ادامه دارد. در اواخر ماه می ۲۰۰۹ جمعی از نمایندگان کنگره در نامه‌ای به اواما خواهان توقف فشار بر اسرائیل برای آغاز دوباره مذاکرات صلح و محاصره غزه شدند. شبیه این نامه را ۷۶ عضو از ۱۰۰ عضو سنا به اواما نوشتند و حمایت قاطع خود را از اسرائیل اعلام نمودند. بنابراین از ناحیه کنگره و سنا، اواما برای هر نوع سخت گیری بر اسرائیل تحت فشار است و لابی‌های قدرتمند یهودی در سنا و پارلمان مانع هرگونه تصمیم گیری یا موضع انتقادی در برابر اسرائیل خواهند بود.

دو. لابی یهودی

در میان گروه‌های نفوذ طرفدار اسرائیل در ایالات متحده، لابی آپیک پرنفوذترین و تاثیرگذارترین آن‌ها است و بر مبنای نظرسنجی مجله فورچون، آپیک قدرتمندترین لابی در ایالات متحده به شمار می‌رود. مرشایمر و استفن والت در مقاله‌ای با عنوان «لابی اسرائیل» می‌نویسند: «آپیک دارای دو استراتژی ویژه است؛ نخست، تحت فشار قرار دادن کنگره و قوه مجریه، به مثابه «انتخاب هوشمند» و دوم؛ اطمینان حاصل کردن از این مسئله که افکار

عمومی، اسرائیل را به واسطه تکرار اسطوره‌های بنیان گذاری و پیشبرد نقطه نظرات آن، به شیوه‌ای مثبت، به تصویر بکشد.» نویسندگان متذکر می‌شوند که در نتیجه این راهبردها، لابی آپیک تا آن اندازه موثر بوده که به ظاهر اسرائیل از انتقاد کنگره مصون مانده است. آن‌ها می‌نویسند که این لابی به طور موفقیت آمیزی از تاکتیک پاداش دادن به سیاست مداران دوست اسرائیل و شکست مخالفان و منتقدان اسرائیل، به واسطه کمپین‌های انتخاباتی، استفاده می‌کنند. آن‌ها همچنین می‌نویسند که آپیک کنگره را با طرفداران اسرائیل پر می‌کند.

به لحاظ تاریخی، آپیک حامی حزب افراطی و جنگ طلب لیکود است، که در حال حاضر به رهبری نتانیا هو، حزب حاکم اسرائیل به شمار می‌رود. آپیک از راه حل دو دولت حمایت نمی‌کند و از اسرائیل برای پایان ندادن به اشغال کرانه باختری و ادامه شهرک سازی در بیت‌المقدس شرقی پشتیبانی می‌کند. اگر دولت اوباما در مورد مسئله شهرک سازی پافشاری کند و اگر اسرائیل این تقاضا را رد کند، آپیک تلاش‌هایش را، به واسطه منابع قدرت خود، برای وقفه و کارشکنی در فرایند صلح آغاز می‌کند.

سه. راست‌های مسیحی

راست‌های مسیحی، که به مسیحیان بنیادگرا^(۱)، پروتستان‌های انجیلی^(۲) و صهیونیست‌های مسیحی^(۳) نیز مشهورند، مخالف برپایی دولت مستقل فلسطینی هستند. شمار اعضای این فرقه به ۳۵ میلیون نفر می‌رسند و به لحاظ سیاسی طرفدار حزب جمهوری خواه هستند. پروتستان‌های انجیلی بر این باورند که فلسطین، زمین وعده داده شده به یهودیان از جانب یهوه است و بنابراین تحت هیچ شرایطی نباید تقسیم شود. آن‌ها معتقدند که فلسطینی‌ها به

- 1 . Fundamentalist Christian
- 2 . Evangelicals
- 3 . Christian Zoinists

عنوان کافر، هیچ حقی بر اسرائیل ندارند و آن‌ها در حال حاضر دولتی به نام اردن دارند و می‌توانند به آن کشور ملحق شوند. این فرقه سالیانه میلیون‌ها دلار برای ساخت شهرک‌های یهودی نشین در کرانه باختری، به اسرائیل کمک می‌کند و به طرز گسترده‌ای در کنگره و قوه مجریه، به نفع اسرائیل به فعالیت می‌پردازد.

مسیحیان پروتستان انجیلی بر این باورند که این تفسیر کاملاً با نص انجیل منطبق است و معتقدند که بازگشت یهودیان به ارض موعود، ظهور عیسی مسیح را تسریع می‌بخشد و متعاقب آن در نبرد آخرالزمان،^(۱) که نیروهای خیر در جانب آمریکا و اسرائیل هستند، بر نیروهای شر که از سوی ایران و روسیه هستند، پیروز می‌شوند. البته آن‌ها معتقدند در خلال این فرایند، جمعیت زیادی از یهودیان از بین می‌روند و باقی مانده آن‌ها نیز به مسیحیت می‌گروند. یهودی‌ها از این باورهای پیشگویانه بیمناک هستند، اما با این وجود از حمایت سخاوتمندانه مسیحیان پروتستان انجیلی استقبال نموده‌اند. به لحاظ تاریخی، مسیحیان همواره گرایش‌های ضد یهودی داشته‌اند و همواره به آزار و اذیت یهودیان پرداخته‌اند. اما در این برهه از زمان و پس از تشکیل رژیم صهیونیستی، دیدگاه آنان نسبت به اسرائیل تغییر یافت و این امر شاید ریشه در تبریئه نمودن خویش از گذشته و یا ایمان به پیشگویی‌های انجیل داشته باشد.

چهار. ائتلاف تندرو حاکم بر اسرائیل

ائتلاف حاکم بر اسرائیل که از احزاب دست راستی و بنیاد گرای مذهبی تشکیل یافته، اعتقادی به مبادله زمین در برابر صلح ندارد. برای نمونه، اویگدور لیبرمن، رهبر حزب «اسرائیل خانه ما» و وزیر خارجه کنونی اسرائیل، از اخراج

1. Armageddon

شهروندان فلسطینی تبار اسرائیل، که حدود ۱۶ درصد از جمعیت آن را تشکیل می‌دهند، سخن رانده است. وی در دیدار خود با هیلاری کلینتون در ۱۸ ژانویه ۲۰۰۹ با صراحت بیان داشت که ما دیدگاه‌هایی را که در بردارنده پایان دادن به شهرک سازی باشد نمی‌پذیریم. و یا این که نتانیاهو معتقد است: این سرزمین [فلسطین] از جانب خدا به یهودیان اعطا شده است و بسیاری از اسرائیلی‌ها از پیشروی اسرائیل در سراسر ارض موعود، از نیل تا فرات، صحبت می‌کنند. نتانیاهو در مورد پایان شهرک سازی در اراضی فلسطینی همچون بیت المقدس شرقی و کرانه باختری، که خواست اوباما و جامعه جهانی است، بیان داشته که حق اسرائیل بر سرزمین‌های خود غیر قابل خدشه می‌باشد.

بنابراین با توجه به دیدگاه‌های بنیادگرایانه و افراطی لیکود و حامیان آن‌ها در ائتلاف حاکم بر اسرائیل، اوباما کار چندانی در زمینه پایان دادن به شهرک سازی، رسیدن به یک موافقنامه صلح را پیش نخواهد برد. شهرک سازی یکی از مولفه‌های مناقشه اعراب و اسرائیل است و در این زمینه مولفه‌های مهمتری چون: آوارگان فلسطینی، مالکیت بیت المقدس و تعیین مرزها وجود دارد که اوباما تا کنون در مورد آن‌ها اظهار نظری نکرده است و شواهد نشان‌دهنده آن است که وی تمایلی هم به طرح آن‌ها ندارد. در نتیجه، چالش‌های پیش روی اوباما بسیار بیشتر از فرصت‌های وی در زمینه صلح خاورمیانه است. امری که سبب تداوم راهبردها و موضع گیری‌های پیشین ایالات متحده شده و اوباما نیز از آن‌ها تبعیت خواهد کرد.

نتیجه گیری

سوال اصلی نوشتار حاضر این بود که، با توجه به شعار محوری اوباما یعنی تغییر، آیا از آغاز به کار اوباما تا کنون، تغییری در سیاست‌های ایالات متحده در قبال اسرائیل حاصل شده است؟ و یا در آینده حاصل خواهد شد؟

پاسخ پژوهش حاضر این است با وجود تغییر لحن و تغییر پاره‌ای از تاکتیک‌ها و روش‌ها، در دوران او‌باما تغییری راهبردی در روابط امریکا - اسرائیل روی نداده و در آینده نیز روابط استراتژیک دو کشور ثابت و پایدار خواهد ماند. دلایل این مسئله را به شرح زیر می‌توان تبیین نمود؛

- او‌باما، بسته به موقعیت‌های مختلف، «تغییر» را هم به مثابه راهبرد و هم به مثابه تاکتیک ارائه نموده است. او‌باما در مسائلی که مربوط به واقعیت‌های راهبردی بین‌المللی و منافع درازمدت امریکا بوده، صرفاً به تغییر لحن و در مواردی به تغییر ابزارها روی آورده است. وی در مقایسه با سیاست تکروانه و جنگ طلبانه بوش، بر اجماع و مشارکت جهانی تاکید نموده و لحن سخن گفتن در باب جهان اسلام را تغییر داده است.

- سیاست خارجی و امنیتی او‌باما در خاورمیانه، در واقع در همان چارچوب طرح خاورمیانه بزرگ است. همان گونه که وی در سخنرانی قاهره بیان داشت، اولویت‌های دولت وی در خاورمیانه عبارت است از؛ پیکار علیه تروریسم و افراط‌گرایی، اشاعه دموکراسی و جلوگیری از تکثیر تسلیحات هسته‌ای است. این دستور کارها، رئیس طرح خاورمیانه بزرگ جرج بوش می‌باشد.

- رابطه امریکا - اسرائیل در چارچوب منافع دراز مدت امنیتی و سیاسی ایالات متحده در خاورمیانه قرار داشته و رفت و آمد جمهوری خواهان یا دموکرات‌ها به کاخ سفید، تغییری در آن حاصل نخواهد کرد.

- او‌باما برای ترمیم و بهبود وجه ی ایالات متحده در خاورمیانه و جهان اسلام، بر آن است در مناقشه ی اعراب و اسرائیل نقش میانجی را عهده دار باشد و در این راستا عموماً با ادبیاتی بی طرفانه سخن گوید. در طول مناقشه اعراب - اسرائیل، روسای جمهور ایالات متحده، دو رویکرد یا ترکیبی از این دو رویکرد، رادر پیش گرفته اند: یا کاملاً در کنار اسرائیل بوده اند و یا سعی

نموده‌اند خود را بی طرف و در قالب یک میانجی نشان دهند. به نظر می‌رسد اوپاما در مرحله کنونی، مسیر دوم را برگزیده است.

- و آخر این که، لابی‌ها و جریان‌های طرفدار اسرائیل در ایالت متحده در صدد نفوذ بر اوپاما و حتی اصلاح این تغییر لحن وی می‌باشند. در ۱۰ اگوست ۲۰۰۹ نمایندگان سنای امریکا، به اوپاما نامه‌ای نوشتند و به اوپاما تذکر دادند که وی نیازمند موازنه‌ی بهتری در راهبردهای خاورمیانه‌ای خود می‌باشد، آن‌ها همچنین با فشار یک جانبه به اسرائیل مخالفت کردند.^{۳۱}

- بنابراین، پیش بینی نگارنده در باب آینده روابط ایالات متحده و اسرائیل، ثبات راهبردی و در پاره‌ای موارد تغییر تاکتیکی (اختلاف بر سر ایران) یا تغییر لحن (شهرک‌های یهودی نشین) خواهد بود.

منابع و یادداشتها:

1. Pauly Robert, US Foreign Policy and the Persian Gulf, Ashgate, 2005, p. 17.
2. Walt Stephen, Beyond Bin Laden, Reshaping US Foreign Policy, International Security, Vol. 26.No 3. 2001-2002, pp. 56-78.
3. Ondrejcsák Róbert, "Foreign and security policy of the United States", Centre for European and North Atlantic Affairs (CENAA), Bratislava 2009, p. 5.
4. Obama Barak, Renewing American Leadership, *Foreign Affairs*, July/Agost 2007, p. 4.
5. Voanews.com.
6. Ondrejcsak, op.cit, p. 6.
7. Baylis John and Smit Stive, The Golobalization of World Politics, An Introduction to International Relation, OUP, NY, 2004.
8. Lawson Stephan, International Relation, Polity Publisher, UK, 2003, p. 44.
9. Lefler Melvin, 9/11 and American Foreign Policy, *Diplomatic History*, Blackwell Publishing, Vol. 29, No. 3, 2005
10. Anowar Uddin S.M and Marrriera John, *Foreign Policy Implication By Boush and Obama Adminastration Toward Policy*, Departement of Public Adminastration, Roskilde University denmark, 15 may 2009, p. 9.
11. Lawson, op.cit, p. 49.
12. Ondrejcsak, op.cit, p. 2.
13. Rozenau James, THE Scientific Study of Foreign Policy, Nicolas Publishing Company, 1980, p. 188.
۱۴. حداد، رضا، «رویارویی با ایران در عصر اوباما»، در www.bashgah.net.
۱۵. همان.
16. Ondrejcsak, op.cit, p. 2.
17. Obama, op.cit, p. 11.
18. Ibid.
19. Sasnal Patrycja, US Policy toward Actors in the Arab – Israel Conflict: Between Bush and Obama, PISM Research Papers, 2009, p. 35.
20. Ibid.
۲۱. حاجی یوسفی، امیر محمد، «سیاست خارجی خاورمیانه‌ای امریکا: منطق جهانی شدن یا ژئوپلیتیک»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال سوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۶، ص ۷۵.
۲۲. مومنی، میرقاسم، نقش امریکا در گسترش اصلاحات در جهان عرب، در کتاب خاورمیانه، تهران: ابزار معاصر، ۱۳۸۵، ص ۳۱.
23. Sasnal, op.cit, p. 38.
24. www.voanews.com
25. Ondrejcsak, op.cit, p. 5.
26. Ibid.
27. Sasnal, op.cit, p. 39.
28. Ibid.
۲۹. مرشایمر، جان، لابی طرفدار اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا، ترجمه لطف‌الله میثمی، تهران، نشر صمدیه، ۱۳۸۹.
۳۰. مرشایمر، پیشین.
۳۱. همان.